

نقد و بررسی کتاب کتاب «طلا در مس» اثر «دکتر رضا براهنی»

5 فروردین 1401

بی‌تردید بعد از نیما، [دکتر رضا براهنی](#) از آگاه‌ترین منتقدین شعر امروز ایران محسوب می‌شود. او با دانش وسیع، نگاه نو و جرئت اظهار نظر، نقدِ ذوقی دهه‌های گذشته را یکسو ریخت و در دهه‌ی چهل، با همراه تنی چند، نقدی را بنیان گذاشت که به رغم پاره‌ای کجروی‌ها، پایه‌ی نقد امروز شد.

کتاب [«طلا در مس»](#)، مجموعه‌ای از نقدها و یادداشت‌ها بود که عموماً در نشریات ایران به چاپ رسیده بود. این کتاب که یکبار در سال ۱۳۴۴ نشر یافته بود، در چاپ دوم با مطلب و حجم بیشتر و تفاوت‌های جدی با چاپ اول در سال ۱۳۴۷ منتشر شد.

فهرست مطالب چاپ دوم طلا در مس به قرار زیر بود:

مقدمه؛ بخش اول_ شعر: شعر و اشیا؛ شکل ذهنی در شعر؛ الهام و کشف؛ تصویر چیست؟ خلاقیت، تجربه و مسئولیت شاعرانه؛ فردیت، کلیت و حقیقت جهانی در شعر؛ نوعی روح حماسی در مولوی؛ [طلا در مس](#)؛ مسئولیت: دید فلسفی و هنری.

بخش دوم: شاعران: نیما یوشیج؛ چهار رسالت، چهار مسئولیت؛ نیمای سمبولیست دفتر شعر من و اجتماع؛ مآخ اولای نیما یوشیج؛ فریدون توللی؛ قالب شعر احمد شاملو؛ نادر نادرپور؛ نوعی بیداری و هوشیاری؛ فروغ فرخزاد: پنج یادداشت پیرامون تولدی دیگر؛ مرگ آن شهید؛ مهدی اخوان ثالث؛ سیاوش کسراهی؛ آرش کمانگیر؛ منوچهر آتشی؛ فریدون مشیری؛ سهراب سپهری؛ سپهری و رؤیایی؛ نیما؛ م.آزاد؛ یدالله رویایی؛ سیروس آتابای؛ م.ع.سپانلو؛ مفتون امینی؛ فرم ذهنی‌تر شعر؛ دنیای شجاع جدید شعر فارسی؛ احمد رضا احمدی؛ پاره‌ای ملاحظات پیرامون شعر اخوان.

اکنون که یادداشت‌های آن سال‌های طلا در مس را مرور می‌کنیم، می‌بینیم که منتقد در مقاطع مختلف [تاریخ شعر نو ایران](#) توانسته است درباره‌ی بسیاری از اشعار و شاعران شعر نو مطالبی بنویسد که صحت نظرش (که بسیاری در همین کتاب آمده است) بعدها به اثبات برسد.

فی‌المثل اگرچه او نخستین شخصی نبود که به اضمحلال رمانتیسم و چهارپاره سرایی و زیبایی‌شناسی نوقدمایی در سال‌های چهل پی برده بود؛ و پیش از او فروغ فرخزاد و احمد شاملو در بحث مفصل با نادر نادرپور در جمعه آژنگ‌ها خبر زوال آن شیوه را (دست کم برای مدتی) داده بودند، ولی دکتر رضا براهنی بود که در شهریور ۱۳۴۶ با تحلیل شجاعانه (و با پرده‌داری غیرضروری)، «نماز میت بر جسد شعر رمانتیسم» را خواند.

او در آن سال‌ها درباره‌ی اخوان ثالث، احمد رضا احمدی، منوچهر آتشی، محمدعلی سپانلو، موج‌نوی‌ها

به نکاتی اشاره کرد که امروزه درستی بسیاری از آن حرف‌ها آشکار شده است.

ولی دو چیز همواره نوشته‌های این منتقد را مخدوش و معیوب می‌کرده است: یکی، حاشیه‌روی‌های بی‌ارتباط با موضوع، که در پاره‌ای از اوقات بسیار شخصی به نظر می‌رسد؛ و دو دیگر، دخالت احساسات دوستانه و یا دشمنانه که سبب تغییر نظراتش می‌شده و خواننده را دچار تشتت رای می‌کرده است.

البته این مطلبی است که باید روشن شود. بدین منظور خوب است که ما نقدی از کتاب طلا در مس را انتخاب کرده و مورد بررسی قرار دهیم.

برای نمونه، نقد قصیده‌ی بلند باد را انتخاب می‌کنیم. این یادداشت، از یکسو حاوی نکاتی است درست و دقیق و آموزنده؛ و از دیگرسو، بخش مفصلی از آن به مطالبی اختصاص دارد که هیچ ربطی به اشعار قصیده و خواننده‌ی شعر ندارد.

این معضل از همان آغاز مقاله شروع می‌شود.

«آقای سیروس طاهباز در مشهور کردن آزاد از روش سیاستمداران دیکتاتور استفاده کرده است. به این معنی که در مجله‌ی آرش که بار عامی خصوصی شده است، از هرچند ماه برای چند تن از شاعران و نویسندگان دوست آقای طاهباز تا خلعت‌ها بخشیده شود و نوعی سلسله مراتب شعری تحریر شود که بلافاصله پس از تحریر، نقش بر آب خواهد شد. اسم آقای آزاد همه جا هست. و در مجلاتی که طاهباز با آنها همکاری کرده، اسم آزاد در زیر و زبر اسامی اشخاصی چون نیما، بامداد، امید و فروغ فرخزاد گنجانده شده، و در تمام آگهی‌های تبلیغاتی که به پیشنهاد، تشویق، التماس، استغاثه و تحریک و تبانی طاهباز اینور و آنر چاپ شده، اسم آزاد، مثل یک شعار سرسخت و مکرر و سمج سیاسی، جلو چشم بندگان خدا، به انواع حروف درشت و ریز و همیشه به نیکنامی رژه می‌رود. طوری که در دو هزار صفحه از تمام شماره‌های آرش، در مجله‌ی فردوسی (زمانی که طاهباز در فردوسی کار می‌کرد) در دو مجله‌ی بازار رشت و پرچم خاورمیانه خوزستان که الهام‌بخش عقاید شعری گردانندگان‌شان، حرف‌های از روی معده گفته شده‌ی آقای طاهباز است، نه فقط کوچک‌ترین انتقاد بی‌طرفانه‌ای درباره‌ی آقای آزاد دیده نمی‌شود، بلکه حتی یک «واو» ساده هم علیه شعر او وجود ندارد، طوری که گویی آزاد در طول زندگی شعر و شاعری و نقد و انتقادی خود، از هر نوع عیب و نقصی مبرا بوده است. «اتحادیه‌ی طاهباز_آزاد» طاهباز را به جایی نرسانده است؛ چرا که طاهباز طی این سه چهار سال نشان داده است که از نظر ادبی و حتا بی‌ادبی شخص بی‌استعداد و کم‌سوادی است که حتا با رونویسی و تغییر نگارش ترجمه‌های دیگران هم نتوانسته است اسمی به عنوان یک مترجم درجه‌ی سه برای خود دست و پا کند. ولی در مورد آزاد وضع فرق می‌کند.



آزاد در برابر اشخاص مختلف، دو ژست مختلف داشته است: در برابر آن‌هایی که دیدی عادلانه و عاقلانه درباره‌ی کارش داشته‌اند و یا مخالف این نوع قهرمان‌پروری سیاستمدارانه بوده‌اند، آزاد ژست یک شهید عنق را به خود گرفته است؛ به این معنی که: بگذار این‌ها حرف‌شان را بزنند، من ورای این حرف‌ها

هستم. در برابر کسانی که چوب زیر بغل آرش را به دست گرفته‌اند و یا تحت تأثیر تبلیغ و تلقین گردانندگان آرش قضاوت کرده‌اند، آزاد نقش یک متفکر در خود فرورفته‌ی مرموز را به خود گرفته است؛ یعنی بیایید راهنمایی‌تان بکنم. در نخستین حالت، آزاد مطلقاً پشت به رئالیسم کرده، در شکل ثانی یک خودبین خودپسند بوده است و هر دو حالت به ضرر خودش، شعرش و شهرتش تمام شده است؛ چرا که امروز نه فقط مورخ ادبی و منتقد، بلکه حتی خود مردم هم نه برای شهیدنمایی تره خرد می‌کنند و نه حال و حوصله‌ی خودبینی و مرموزنمایی را دارند.

۲

سلاح‌های دیکتاتورهای سیاسی در مبارزه با هر مصلح و انقلابی حقیقت‌بین عبارتند از اینکه: یا او را می‌خرند و ساکتش می‌کنند، یا او را می‌کشند و ساکتش می‌کنند و یا خود درباره‌ی او بطور مطلق سکوت اختیار می‌کنند. از این سلاح آخری در مجله‌ی «آرش_طاهباز_آزاد» بیش از هر سلاح دیگر در برابر مخالفان استفاده شده است و به همین دلیل پایه‌ی انتقاد در آرش بر مداحی گذاشته شده و آرش تریبونی شده است برای تبلیغ کابینه‌ی این دیکتاتوری ادبی و خفه کردن رقبا و یا اتخاذ سکوت درباره‌ی مخالفان.

۳

به یک معنی آزاد غرب‌زده است. [باید توجه داشت که تحت تأثیر تحلیل و تعلیم جلال آل احمد، در آن سال‌ها غرب‌زدگی توهینی بود به معنی بی‌ریشگی] به این معنی که بدون آنکه مبانی فرهنگی و ادبی غرب را بفهمد، بدون آنکه مهمترین آثار فکری و ادبی غرب را خوانده باشد، بدون آنکه موازین هنر جدید و نقش نویسندگان را در برابر این هیولای بزرگی که نامش تمدن مدرن غرب است، درک کند، و بدون اینکه وسایل و ابزار فهم غرب را در دست داشته باشد و یا با دیدی شرقی در جلوه‌های غربی غرق شده باشد، ناگهان از شعرا، هنرمندان و منتقدان و نویسندگان غرب طوری حرف می‌زند که از میخانه‌ی «سلمان» یا «گل رضاییه» مثلاً اینکه فرخزاد از پره‌ور و الوار متأثر شده است. در حالی که این دو شاعر فرانسوی را نه آزاد خوانده است و نه فرخزاد. و یا اینکه هگل و کمال هگلی از اینور به آنور شده است که معلوم است کمال هگلی را فقط در جایی دیده است. و اینکه مثلاً رویایی از سن‌ژون پرس کوچک‌ترین سهم را دارد. و معلوم نیست چرا؟ اینها به کنار، آزاد با هرکسی مخالف باشد و یا حرف هر شاعر و نویسنده‌ای را نفهمد و یا نتواند حرف‌های شاعری دیگر را در چارچوب معتقدات ادبی خود بگنجاند، بلافاصله برچسب غرب‌زده به او می‌زند و این تنها به دلیل آن است که به جای آنکه درست و حسابی غرب را بفهمد و مثلاً درمار از روزگار آدم غرب‌زده درآورد، خودش در برابر غرب حاج و واج مانده دچار عقده‌ی حقارت شده است. و آزاد به این معنی غرب‌زده است که به هر تعبیر بدترین و حتا مبتذل‌ترین غرب‌زدگان این روزگار است.

۴

نقد آزاد یا لوچ است و یا کور، و به ندرت بینا است. به این معنی که آزاد بعضی اثرها و صاحبان آن را دو تا می‌بیند و بدانه‌ها ارزشی مضاعف قائل می‌شود. و یک عده را اصلاً نمی‌بیند. آزاد درباره‌ی آه... بیابان سپانلو لوچ بود و درباره‌ی آهنگ دیگر آتشی، کور. درباره‌ی تمیمی همیشه لوچ بود، درباره‌ی بادیه‌نشین،

کور مضاعف. آزاد حتا درباره‌ی فرخزاد و امید هم لوچ بوده، گرچه گهگاه البته به ندرت_ بینش نسبتا دقیقی درباره‌ی شعر و شاعری داشته است. نقد آزاد، نقدی است رمانتیک و احساساتی.

می‌بینیم که این مقدمات بسیار طولانی در ابتدای نقد قصیده‌ی بلند باد، نه فقط هیچ ربطی به قصیده ندارد که خواننده هم اصلا نمی‌فهمد که به او چه ربطی دارد که آقای آزاد (یا هر شاعر دیگری) در نقد لوچ است و یا کور و.... حتا اگر کسی بر این باور باشد که در تحلیل نهایی اثر هنری نمی‌تواند جدا از شخصیت هنرمند باشد، باز بدین معناست که از طریق اثر هنری است که می‌توان به شخصیت هنرمند پی برد نه برعکس. یعنی با لوچ و کور و غریزده و بی‌سواد خواندن شاعر اثرش مردود نمی‌شود.

هیچ اثر ارزشمندی، حتا در صورت درست بودن سخن منتقدی دایر بر اینکه پدیدآورنده‌اش با باندبازی به شهرت رسیده، بی‌ارج نمی‌شود. ظاهرا خود آقای براهنی هم به این قضیه واقفاند چرا که پس از این مقدمات طولانی و غیرضروری، سرانجام می‌نویسد:

«بروم سر شعر آزاد که جدا از مقولاتی است که اشاره کرده‌ام»

اما عصبیت منتقد از «اتحادیه‌ی طاهباز_آزاد» ریشه‌دارتر از آن است که بتواند هنگام نقد فراموشش کند، لذا سراسر نقد را_ به رغم پاره‌ای ایرادات بسیار درست_ پرده‌ی لحنی خصومت‌بار می‌پوشاند.

او در حالی که به درستی می‌نویسد: تخیل آزاد از قدرت تمرکز و نیروی تلفیق طویل‌المدت برخوردار نیست و به همین دلیل شعرهای بلند آزاد فقط دارای سطرهای درخشان هستند. تخیل آزاد کمی تنبل است. ناگهان به خود شاعر می‌پردازد «آزاد غریزده است»... «بدترین و حتا مبتذل‌ترین غریزندگان روزگار» و می‌نویسد که باید «دمار از روزگار آدم غریزده درآورد» که نتیجه‌ی طبیعی این سخنان این است که: آزاد با کلمات اندک، تخیل تنبل و شهرت دروغینی که مسئولیتش با مجلاتی است که «الهام‌بخش عقاید شعری گردانندگانشان حرف‌های از روی معده گفته شده‌ی آقای طاهباز است» نه فقط شاعر نیست بلکه به دلیل غریزگی حتا مهرورالدم است و باید دمار از روزگارش درآورد اما او در ادامه می‌نویسد:

«ولی آزاد اعتبار دارد... شعرهای کوتاه آزاد، او را به عنوان تصویرساز و هنرمند دقیق و ماهر نشان می‌دهد. او را شاعری معرفی می‌کند که با داشتن خصوصیات یک شاعر غنایی تا حدی رمانتیک، به راحتی احساس‌ها و اندیشه‌هایش را در فرم دقیق یک یا چند تصویر می‌ریزد... البته از این قبیل تصاویر پاک و روشن و درخشان در شعرهای نیمه کوتاه او نیز دیده می‌شود. و اصولا اگر آزاد ناگهان در وسط‌ها و یا اواخر اشعارش، به اصطلاح عامیانه، شیرین نکارد و زه نزند و یکدفعه فرم را ول نکند و یا مثلا یک یا چند کلمه‌ی نامتناسب بیاورد، شعرش همیشه از بینش تغزلی درخشانی برخوردار است.»

انتخاب نقد قصیده‌ی بلند باد برای بررسی، نه از باب رد این نقد در دفاع از شعر آزاد، بلکه منبأب یک نمونه‌ی تیپیک از نوعی ضعف در نقد طلا در مس بوده است؛ نقدی که به رغم تیزهوشی و دانش همه جانبه‌ی منتقدش، بطور تأسف‌باری آکنده از حاشیه‌روی‌های نامربوط، توهین‌های بی‌دلیل، و عصبیت‌های گمراه‌کننده است. مشخصات نوعی نقد که گاه متأسفانه با نام دکتر رضا براهنی آغشته شده است.

با اینهمه طلا در مس تا امروز (سال ۱۳۷۰) تنها منبع در شعر و شاعری در ایران بوده است.

منبع : تاریخ تحلیلی شعر نو/ شمس لنگرودی / جلد سوم / نشر مرکز / چاپ ششم / خلاصه‌ای از صص
۵۶۷-۵۷۶